

# انقلاب تکنولوژیک در مرکز تضادهای سرمایه داری فرتوت\*

سمیر امین

ترجمه بهزاد مالکی، حبیب ساعی

۱- انقلاب تکنولوژیک معاصر یک واقعیت است، آنهم واقعیتی پراهمیت. من نه تنها این نکته را منکر نبوده‌ام، بلکه آن را برای تحلیل آنچه در تحول سرمایه داری امری «جدید» است نقطه عزیمتی لازم تلقی کرده‌ام.

اختلاف از یک سو بر سر تحلیل ماهیت این انقلاب در مقایسه با انقلاب های تکنولوژیک پیشین است و از سوی دیگر بر سر نتایج سیاسی ای که از آن می گیرند.

من انقلاب های تکنولوژیک را در چارچوب قانون ارزش تحلیل می کنم و معتقدم که چنین روش برخوردی صحیح است. در این تحلیل، تولید در نهایت، فرآورده کار اجتماعی ست و افزایش بارآوری تولید، در کاهش مقدار کار اجتماعاً لازم جهت تولید یک واحد ارزش مصرفی بیان می شود.

۲- انقلاب های تکنولوژیک پیشین در تاریخ سرمایه داری (نخست، انقلاب ماشین بخار و ماشین های نساجی در اواخر قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹؛ دوم، انقلاب آهن و ذغال سنگ و راه آهن در نیمه قرن ۱۹؛ و سوم، انقلاب برق و نفت و اتومبیل و هواپیما در آغاز قرن ۲۰) همگی هم در کاهش مقدار کار لازم برای تولید ارزش های مصرفی مورد نظر بیان می شود و هم در بالا رفتن نسبت مقدار کار غیرمستقیم (به منظور تولید وسایل تولید) به کار مستقیم (به منظور تولید فرآورده نهایی). اما انقلاب تکنولوژیک جاری سمت این حرکت را دگرگون کرده، این امکان را فراهم می آورد که از طریق کاربرد تکنولوژی ها، که به صورت کاهش نسبت کار غیرمستقیم بیان می شود، بارآوری کار اجتماعی پیشرفت نماید.

این ملاحظات در تابلوی کمی و ساده شده زیر خلاصه شده است:

مقدار کار لازم (برای تولید یک واحد ارزش مصرفی مورد نظر)

کار اجتماعاً لازم (۱)	کار مستقیم (۲)	کار غیرمستقیم (۳)	رابطه ۳ به ۲
صد	هشتاد	بیست	بیست و پنج صدم
پنجاه	بیست و پنج	بیست و پنج	یک
بیست و پنج	هفده	هشت	نیم

ملاحظه می شود که بارآوری کار اجتماعی با گذار از پایه محاسبه (دوران ماقبل انقلاب تکنولوژیک) به انقلاب های اولیه دوبرابر گردیده است و این به بهای شدت گیری سرمایه دارانه روش های تولید است. در حالی که در مرحله جدید گذار از تکنولوژی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به عصر

حاضر، به ازای همان میزان افزایش بارآوری کار اجتماعی (دوبرابر شدن آن)، ما شاهد وارونه شدن شدت سرمایه دارانه در روش های تولید یعنی نسبت کار غیرمستقیم به کار مستقیم، هستیم.

۳- روابط تولید سرمایه داری فقط به کسانی که صاحب سرمایه کافی و قادر به تأمین هزینه تجهیزات تولید اند امکان میدهد که وارد روند تولید گردند. افزایش شدت سرمایه دارانه که از خلال آن انقلاب های صنعتی پیاپی قرن ۱۹ و ۲۰ روی داد قدرت بی حد و حصری به سرمایه در مقابل کارگرانی داده است که جز فروش نیروی کارشان، چیزی برای تأمین زندگی شان نداشته و نمی توانسته اند خود به تنهایی، یعنی بدون سرمایه، کالاهای رقابتی تولید کنند.

حال سؤالی که مطرح می شود این است که آیا وارونه شدن جهت شدت سرمایه دارانه روش های تولید که در اثر پیشرفت علمی و تکنولوژیک حاصل شده می تواند با گشودن عرصه روند تولید بر کارگران، قدرت سرمایه را رفته رفته ملغی سازد؟

حداقل به دو دلیل چنین امری غیرممکن است:

یکی اینکه انقلاب های تکنولوژیک پیاپی، از جمله انقلابی که در جریان است، منجر به تمرکز فزاینده سرمایه گشته اند. مؤثرترین و بارآورترین واحد برای تولید بسیاری از ارزش های مصرفی کلیدی (اما نه همه ارزش های مصرفی) آن واحدی است که بالاترین مقدار تولید آن ارزش را در خود متمرکز می کند. یعنی کارخانه ای که ظرفیت تولید بیش از ۱۰ ماشین یا کامپیوتر در سال ندارد قدرت رقابتی نیز در اختیار ندارد (اما یک وکیل دعاوی یا پزشک یا یک دفتر کوچک مشاورت، از یک شرکت عریض و طویل در همان شاخه فعالیت دست کمی ندارد). به این دلیل حتی اگر شدت سرمایه دارانه روش های تولید به شکل محسوسی پایین می آید، ورود به روند تولید کماکان در اختیار کسانی می ماند که به سرمایه هرچه بیشتری دسترسی دارند (برای خرید تجهیزات، پیش پرداخت حقوق ها و تشکیل انبارهای لازم برای فعالیت تولیدی و توزیع تجاری آن). دیگر اینکه ادامه انقلاب های تکنولوژیک به سرمایه گذاری های هرچه وسیع تری در زمینه تحقیقات نیاز دارد. یک کارگر منفرد یا جمع کوچکی از کارگران حتی اگر متخصص و باتجربه باشند عموماً در شرایطی قرار ندارند که چنین تحقیقاتی را به پیش برند. در اینجا برتری از آن مراکزی است که توانایی تمرکز بخشیدن به ظرفیت های تحقیقی بیشتری دارند یعنی می توانند تعداد زیادی محقق بسیج کنند و این چیزی نیست مگر دولت و مؤسسات بزرگ. این عنصر تشکیل دهنده «انحصار مالکین»، در برابر دست تنگی دیگران (پرولتاریا) شرایطی برقرار کرده است که در آن امروزه در مقایسه با ۵۰ سال پیش، نسبت بسیار قوی تری از سرمایه لازم است تا بتوان وارد روند تولید شد. تحکیم این انحصار به نحو هرچه منظم تری توسط قانونی میسر است که به نام محافظت از مالکیت فکری و صنعتی معروف است و هدف آن حمایت بازهم بیشتری از الیگوپل (چندک قطبی) های تولیدی است.

۴- نکته دیگری که باید به آن توجه داشت مفصلبندی و پیوند میان تکامل انقلاب های تکنولوژیک است و تکامل درجه تخصص و آموزش کار اجتماعی ضروری در حوزه تولیدی مربوط به این انقلابات تکنولوژیک.

در اشکال پیشین تولیدی، کارگران هیچ نیاز خاصی به تخصص و آموزش نداشتند و حتی در عمل از آنان نوعی «تخصص زدایی» می شد، مثلاً در حالت کارگرانی که در زنجیره های تولیدی فعالیت

داشتند. اما اشکال جدید تولید غالباً درجه تخصص بیشتری می طلبد. اما آیا این بدان معنی است که این کارگران چون از تخصص بیشتری بهره ورنند، از آزادی [عمل] بیشتری در مقابل سرمایه ای که به کارشان می گیرد سود می جویند؟ آیا حداقل از قدرت مذاکره بیشتر و قوام یافته تری برخوردارند؟ در این مورد توهمات زیادی رایج است که باید از ذهن کارگران زدود. البته ممکن است در مواضع خاصی از روند تولید و در شرایط اقتصادی ویژه ای، سرمایه در کمبود نیروی متخصص لازم قرار گیرد و زحمتکشانی که در این موقعیت بهتر قرار دارند بتوانند از ظرفیت مذاکره ویژه خود سود جویند، اما دستگاه دولتی در درازمدت به فعالیت خود، جهت ایجاد مازادی از عرضه کار متخصص در این زمینه مشخص، ادامه می دهد تا این کمبود را هرچه سریعتر جبران کند. این پروسه شرایطی را ایجاد می کند که مزدگیران مؤسسات مدرن یا زحمتکشان مستقل که هرچه بیشتر در شکل پیمانکاری با مؤسسات بزرگ کار می کنند، کماکان در اکثریت قاطع شان وابسته به کارفرمایان باقی می مانند.

۵- اگر همه داده های دیگر معادله را بدون تغییر در نظر بگیریم، کاهش رایج در شدت سرمایه دارانه در اشکال مدرن تولید موجب بالا رفتن نرخ سود می گردد. اگر نسبت مقدار سود به حجم کل تولیدات را در نظر بگیریم - حتی در حالتی که تولید در رکود یا رشد کند باشد - ملاحظه می کنیم که سود سهم هرچه بیشتری از درآمد خالص را از آن خود می کند.

گرایش سیستم به تولید مازادی که دیگر نمی تواند در جهت سرمایه گذاری مختص توسعه یا تعمیق سیستم تولیدی جذب شود (این گرایش قوی در سرمایه داری مدرن الیگوپل ها را پل سوییژی نشان داده است و من با آن کاملاً موافقم) با انقلاب جدید تکنولوژیک تحکیم می گردد. این عدم تعادل فراگیر منشأ «بحران ساختاری» سرمایه داری نولیبرال معاصر است، یعنی رکود نسبی ای که ویژگی آن را می سازد.

این مازاد می تواند به گونه های مختلفی جذب شود. برای مثال ممکن است آن را صرف ریخت و پاش های اضافی اجتماعی کرد، مثل حالت ایالات متحده که در آنجا این مازاد با ایجاد و نگهداری انواع پلیس های خصوصی که نابرابری روزافزون توزیع درآمدها وجود آنها را برای طبقات مرفه ضروری می سازد، حیف و میل می شود؛ یا باز مثل وضع در ایالات متحده می تواند مصروف هزینه های نظامی گردد. اما البته ممکن است آن را جهت کاربست سیاست های اجتماعی مفید نیز هزینه کرد مانند آموزش و پرورش و بهداشت که در این حالت، این مازاد شکل غیرمستقیم تقویت درآمد زحمتکشان را به خود می گیرد (وانگهی باعث می شود تقاضا و تولید دوباره به حرکت بیفتد).

از سوی دیگر، نولیبرالیسم حاکم اشکالی از جهانی شدن را پیاده می کند که در نتیجه آن دستیابی به مازاد مزبور توسط این یا آن جناح دستخوش عدم تقارن بین المللی خطرناکی است و سیاست نولیبرالیسم این عدم تقارن را بازتولید کرده، تعمیق می بخشد. در این زمینه قبلاً (در کتاب «ویروس لیبرالی») نوشته ام که در وضعیت سیاسی کنونی که نظامی شدن روند جهانی شدن از مشخصات آن است و مهر تهاجم سلطه طلبانه و اشنگتن را بر پیشانی دارد، سیستم به نفع ایالات متحده کارکرد داشته که بخش قابل توجهی از مازاد تولید شده توسط دیگران را به خود اختصاص داده، آن را مصروف تقویت هزینه نظامی خویش می سازد.

۶- یک انقلاب تکنولوژیک همیشه اشکال مشخص سازماندهی کار را تغییر داده و در نتیجه،

ساختار طبقات تحت سلطه را نیز دگرگون می کند.

انقلاب تکنولوژیک معاصر [برعکس آن طور که تصور می رفت] جایی برای «شبکه های افقی» کارگران و زحمتکشان نگشود تا در این عرصه نوعی سازماندهی در جهت رهایی - هرچند هم اندک - از ملزومات سرمایه حاکم از جانب کارگران انجام شود. چنین شرایطی در واقع، بسیار به ندرت و به نحوی حاشیه ای پیش می آید. برعکس، می توان گفت که تحول حاکم بر بازارهای کار در جهت قطعه قطعه شدن هرچه بیشتر پیش می رود و به سرمایه آزادی عمل کامل در سود جستن از این اوضاع تفویض می کند. فقیرتر شدن مستمر زحمتکشان از این تحول ناشی می شود و ما می بینیم که نسبت کارگران «غیرثابت» (یعنی بیکاران، کارگران موقت یا غیر رسمی) به کارگران دائمی هرچه بیشتر می گردد و این کارگران در این موقعیت «غیرثابت» تثبیت می شوند (رک. به کتاب «ویروس لیبرالی» از سمیر امین ص ۵۳ و بعد از آن، انتشارات seireC sed spmeT پاریس ۲۰۰۲).

۷- مجموعه پدیده هایی که در اینجا برشمردم که همگی در ارتباط با انقلاب تکنولوژیک معاصر است، این مسأله را رو به روی ما می گذارد که آینده سرمایه داری چیست و منطق گسترش آن چه نتایجی برای زحمتکشان و خلق ها به بار می آورد. من به سهم خود فکر می کنم که این تحول، مشروعیت سرمایه داری به مثابه یک سیستم اجتماعی متمدن و کارآمد را زیر سؤال می برد. مشروعیت سرمایه داری از آنجا ناشی می شد که لازمه رشد تولید، سرمایه گذاری های هرچه انبوه تری می بود که فقط «سرمایه داران» توانایی فراهم آوردن آن را داشتند. آنها سرمایه خود را به «مخاطره» می انداختند (مخاطره ای که تئوری رایج همیشه در اهمیت آن غلو می کند) و به نیروی کار کم تخصص «اشتغال» عطا می کردند. بدین نحو سرمایه نشان می داد که کارگران به تنهایی نمی توانند کارایی تولید را به عهده بگیرند. زمانی که به اینها این را نیز اضافه کنیم که کارگران - سازماندهی شده در سندیکاها توده ای در تناسب با تمرکزی که در واحدهای بزرگ تولیدی داشتند - توانستند نوعی تقسیم ثابت درآمد خالص را به سرمایه تحمیل کنند (یعنی دستمزدها همراه با بارآوری اجتماعی کار، به همان نسبت بالا می رفت) و اوضاع و شرایط بین المللی این «سازش اجتماعی» را تقویت می کرد (از هراس رقیب «کمونیست»)، می توان گفت که مجموعاً مشروعیت سیستم [در این پروسه] تحکیم می شد.

اما تحولات معاصر، به طرز وسیعی این مضامین مشروعیت را از میان برده است. انبوه کارگران به نسبت گذشته از تخصص بیشتری برخوردارند (و از این نظر برای آنکه بتوانند با اتکاء به نیروی خودشان تولید را به نحوی مؤثر و بارآور سازماندهی کنند در موقعیت بهتری قرار دارند) اما در عین حال، در برابر کارفرمایان ضعیف تر شده اند. سرمایه گذاری های لازم برای شروع روند تولید به اهمیت و وزن گذشته نیست و نتیجتاً می توان شرایطی را تصور نمود که جمع خاصی از کارگران بتوانند به چنین سرمایه ای دسترسی یابند، اما این فقط در شرایطی مفید است که نهادهای دولت و اقتصاد به نحوی تدوین و تشکیل شده باشند که بتوانند به پروژه هایی که کارگران توانایی طرح آن را دارند امکان تحقق بخشند. آشکار است که ما به هیچ رو در چنین موقعیتی قرار نداریم.

مجموع این اوضاع به ما نشان می دهد که نه تنها سرمایه داری مشروعیت خود را از دست داده است، بلکه دوران آن به مثابه شکلی از سازماندهی اجتماعی به پایان رسیده است. به نظر می رسد اشکال دیگری از سازماندهی اجتماعی، یعنی اشکال سوسیالیستی برای تأمین بارآوری (وکاهش حیف و میل و تلف کردن) اقتصادی و در عین حال برآوردن عدالت اجتماعی و انصاف بین المللی در موقع ممتازی قرار دارند. اما مناسبات تولید سرمایه داری و مناسبات امپریالیستی که همواره در حاکمیت قرار

دارند، با هر پیشرفتی در جهت «پشت سرگازدن سرمایه داری» مقابله می کنند، و در این راه از دست زدن به خشونت و وحشیگری هیچ ابائی ندارند. تحلیل من از اوضاع معاصر تأکید را بر تضادهای سیستم و حاد شدن آن می گذارد. این تحلیل با آنچه ادبیات رایج در تحلیل «انقلاب تکنولوژیک» می گوید هیچ قرابتی ندارد.

درک حاکم در تحلیل اوضاع معاصر سرمایه داری به قانون ارزش پشت می کند و آن را با مفهوم سطحی و پیش پا افتاده «رقابت در عرصه بازار» جایگزین می سازد. این گفتمان اقتصاد رایج و مبتذل کاملاً توتولوژیک (همان گویی) است زیرا تنها مفهومی از «بارآوری» که معنایی دارد، بارآوری کار اجتماعی است) و بنا بر تعریف، از نتایج و تأثیرات حاکمیت سرمایه الیگوپولیستیک بی خبر است. تمام نویسندگانی که مورد انتقاد قرار داده ام در جریانی معروف به «پسامدرن» می گنجند (از جمله کاستل). آنان از پرداختن به این مسائل مربوط به روش برخورد که حائز اهمیتی بنیادین هستند شانه خالی کرده و بدون هیچ تردیدی به روش اقتصاد رایج می گروند.

از سوی دیگر روش «پسامدرنیسم» (در اینجا منظور به خصوص کاستل و تونی نگری است) فرض می کند که «تحول سیستم» (از جمله در اثر انقلاب تکنولوژیک مزبور) تا همینجا نیز طبقات و ملت ها را ملغی کرده است یا دست کم در شرف ملغی کردن آنان است. آنها معتقدند که این «تحول»، «فرد» را تبدیل به سوژه مستقیم و اصلی تاریخ کرده است. این بازگشت به ایدئولوژی سطحی و فاقد مضمون لیبرالیسم - این گفتمان دائمی سرمایه داری در مورد خویش - دقیقاً موضوع مرکزی انتقادات من نسبت به آنان است. این گفتمان که سرشار است از «آرزوهای خیرخواهانه» و فرمولبندی هایی که آداب شهروندی و ادب را رعایت می کند و به اصطلاح مراقب آن است که در چارچوب حقوق فردی و مدنی بیان شود (به خصوص در گفتار کاستل که مبادا از مرز این نوع بیان تخطی کند)، این نگرش های متمایل به تکامل تدریجی که باب طبع اکونومیسم و تکنیک گرایی ایدئولوژی حاکم است، فرض می کنند که سرمایه داری «به نحوی آرام و در صلح و صفا خود را پشت سر خواهد گذاشت». اما تا آنجا که به من مربوط می شود، کماکان بر مواضع مارکسیستی تکیه می زنم: درست است که شرایط سیستم دیگری (مافوق سرمایه داری) توسط این تحول فراهم گشته است، اما کلاف تضادهایی که این تحول دامن می زند و تشدید می کند (و به هیچ روی آن را کاهش نمی دهد) فقط توسط مبارزاتی که از خلال آنها این تضادها بیان شوند گشوده می شود. سرمایه داری که به لحاظ عینی پشت سر گذاشته شده (و به همین دلیل آن را فرتوت می نامیم) هرگز به دست خود نه تنها جامعه نوین دیگری که برتر باشد پدید نخواهد آورد، بلکه صرفاً حامل بربریت خالص است. آیا تهاجم عمومی همه قدرت های در خدمت سرمایه حاکم و نظامی شدن امپریالیسم نافعی واقع بینی این تحلیل است؟ «دنیای دیگری» ممکن است، اما نه از طریق کرنش در مقابل گسترش سیستم، بلکه با دست زدن به مبارزه ای قاطعانه با آن.

---

\* این مقاله از مجموعه مقالاتی است که در جلد چهارم کنگره بین المللی مارکس به ویراستاری تراب حق شناس و حبیب ساعی منتشر خواهد شد. از انتشارات اندیشه و پیکار [www.peykarandeesh.org](http://www.peykarandeesh.org)

[این متن در نشریه آرش شماره ۹۵-۹۶ منتشر شده است.]

